

شیر و عقاب

ملت آلمان ملتی است کاری وجدی و جویای ترقی و خواهان حُسن مراوده با اقوام دیگر. اگر گاهی گرفتار حکومتی میشود که او را براه کج می برد، نباید بدان سبب سوء نظر نسبت بملت آلمان حاصل کرد. شاید بتوان گفت که آلمانها زود بظواهر احوال کسانی که میخواهند زمام امورشان را بدست بگیرند فریفته میشوند و بیهایت انبوه بآن نامزدان فرمانروائی رأی میدهند، و بعد از آنکه حکومت بر سر کار آمد نسبت بقوانین و تصمیمات آن اطاعت محض نشان میدهند، و اگر گرفتار حکومتی جبار و استبدادی شدند باسانی نمیتوانند از چنگ آن خلاص یابند. این را میشود علت اصلی جنگهایی دانست که در هشتاد سال اخیر، و مخصوصاً در سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ میلادی بین آلمان و ممالک دیگر روی داد. نمیخواهم ملت آلمان را تبرئه کنم، اکثریت ایشان بهیتلر رأی دادند و او را تقویت کردند، ولی تعدیها و لشکر کشیها و بمب افکنیها و آتش سوزیها و خونریزیها کار تمام ملت نبود. ملت تا حد و اندازه معینی با او همراه بود و بعد از آن حد دیگر خود آلمانها هم از دست هیتلر دچار رنج و سختی بودند. انبوه عظیمی از جوانان خام بی منز بی تربیت که آنها را در دستگاه معینی بنوع مخصوصی بار آورده بودند اسلحه در دست گرفته بودند و باتولید هراس و اطمینان بر مردم آراء و نیتات اولیای امور را تحمیل مینمودند. پدرها و مادرها و پیرنرها از عهده جلو گیری ایشان بر نمی آمدند. علی رغم ایشان مملکت رفت با آنجا که عرب نی انداخت.

امروز در هر شهری از شهرهای آلمان (باستثنای معدودی) دو چیز است که بیش از همه چیز مشهود است: یکی خرابی و ویرانه های دوره جنگ اخیر، و دیگری بناهای نو و ثروت بی حد و حصر. چند شهر معروف را، مثل گوتینگن و گوتا و توبینگن و هایدلبرگ و ویسبادن^۱ میتوان شمرد که از جنگ صدمه و خسارت

(1) Göttingen, Gotha, Tübingen, Heidelberg. Wiesbaden.

کم دیده یا هیچ ندیده (مراد ضررهای از نوع خرابی ابنیه و آتش سوزی است)؛ غیراز اینها بر هر چه شهر بنام است بمب افکن آمریکائینها و انگلیسها چنان ضربت و لطمهای وارد آورده بود که معنای الفاظ « زیروزیر شدن » و « باخاک برابردن » و « قاعاً صافاً » را با چشم میشد دید. مخصوصاً بلاد لایپزیک و درسدن و همین ماینس (۱) که بنده دو ماهی از وقت خود را در آن گذراندم، و هامبورگ و هاننور و برلن همان قدر خرابی دیده بود که نیشابور وری از دست مغول و تاتار. اما امروز که از ختم جنگ جهانی دوم دوازده سالی میگذرد بهر یک از این امصار که بگذری آن قدر بنای نوبر جای ابنیه کهن می بینی (و چه بسا که آنها را عمداً بشکل قدیمش از نو ساخته اند و یا مصنوعاً بتعمیرات جدید رنگ قدمت زده اند) که باورت نمیشود که ده سال پیش این شهرها خرابه‌ای بیش نبوده است.

اینست معنی آنچه گفتم ملت آلمان کاری و جدی است. و چه فرق عظیمی بین آنها و فی‌المثل اجداد ما (دور از جناب خود ما) موجود است که گذاشتند نیشابور وری و چندین سواد اعظم و مصر جامع دیگر از میان برود و بفکر تعمیر و تجدید بنای آنها نیفتادند. ثروت ملت آلمان از کار ملت آلمان عاید میشود، و فقر بنده و سرکار از بیعرضگی و بیکاری و تنبلی ما ناشی شده است. اما از این بگذریم، چونکه ممکنست به تریج قبای کسی بر بخورد و بگوید تو که از علم اقتصاد بی‌خبری و معلول و علت این امور را نمی‌دانی دم ازین حرفها مزن. برو کشتک را بساب.

اما از مجاهدت قوم آلمان در معارفه با اقوام دیگر و معرفت داشتن بتاریخ و فرهنگ و ادب اهل عالم، و حسن رابطه و تفاهم با ایشان، چرا سخن نگویم! آخر لا اقل از یک گوشه آن با خبرم و این یکی را به کراوات شناسان و برنامه نویسان و سرپرستان واگذار نمی‌کنم. در ترجمه کتابهای ادبی از سایر زبانها و در تحقیق و تتبع راجع بتاریخ ولسان و جغرافیا و اوضاع اجتماعی و دینی اقوام دیگر هیچ ملتی بر این قوم سبقت نکرده است. هیچ خارجی خود را خوار و غریب آن‌طور که فی‌المثل در انگلستان حس می‌کند اینجا نمی‌بیند. قانونی نگذرانده اند که در دانشگاه اینجا

خارجیان باستادی منصوب نشوند. دشمنی با بیگانه و ترس از خارجی که بسیاری از نویسندگان انگلیسی وجود آن را در میان قوم خود تصدیق کرده‌اند و حتی برخی از ایشان آن صفت را امتیاز و مایهٔ مباحثاتی برای قوم خود می‌شمارند در اینجا دیده نمی‌شود^(۱). ازدواج دختر آلمانی را با مرد اجنبی موجب سرشکستگی نمی‌پندارند. سیاهان را مثل مردم ینگلی دنیا بزورمشت ولگد نابود نمی‌سازند و درهای مدارس را بروی ایشان نمی‌بندند. برای مانع شدن از ورود هشت نفر سیاه یک لشکر نمی‌آورند که دانشگاه را محاصره نماید. عکس برداشتن از نسخه‌های خطی کتابخانه‌هاشان را برای مردم مالک دیگر غدقن نمی‌کنند، و قس علی‌هذا. عموماً خوش اخلاق و خوش برخورد و خوش معاشرت‌اند. با مردم ناشناس از یک سلام و تعارف و خداحافظی مضایقه ندارند تاچه رسد بمردمی که می‌شناسند. کنجکاری آنها در شناختن مردی که بر حسب تصادف دیده‌اند ترجیح دارد بر بی‌اعتنائی مردم انگلستان نسبت به خارجیان. آدمی زادند و با آدمی زاد مثل آدم معامله می‌کنند. بی‌جهت نیست که از سراسر دنیا جوانها از برای تحصیل علوم و فنون و صنایع باین سرزمین هجوم می‌آورند. از ایران هم آمده‌اند و می‌آیند. اما این را که گفتم داغ دلم تازه شد.

سه ماه پیش بر حسب دعوت آقای رئیس دانشگاه ماینس از برای دادن چند کنفرانسی بزبان انگلیسی و در باب تاریخ و ادبیات ایران باین شهر آمدم. کار این دعوت باهتمام آقای پرفسورشل (Scheel) ترتیب یافت که از نیک مردان عالم و حقایق شناسان نامدار آلمان است. استاد دانشگاه و عضو آکادمی علوم و ادبیات و از مدیران و مدبران یگانه است، در پشت کار و جدیت و کفایت و حسن اداره کم نظیر است و در آنچه گفتم یک خردل اغراق نیست. در این شهر نزدیک بسیصد جوان دانشجوی ایرانی مقیم‌اند و در مجموع آلمان شاید در حدود دوهزار و ششصد. در این سه ماه آن قدر حکایت‌های مختلف از اعمال زشت برخی از این محصلین بگوشم رسیده است که از خجلت اینکه این کارها را هموطنان من کرده‌اند سرفکنده‌ام. معلوم نیست

(۱) صدای یکی از دوستان را از دور بگوش دل می‌شنوم که می‌گوید «حالا مأموریت داریم

که با بودن قانون و نظامنامه سختی جهت امتحان و انتخابِ محصلین عازم خارجه، و با داشتن چندین اداره سرپرستی و سرپرستهای متعدّد که عرض و طول اروپا را طی می کنند، چرا محصل ایرانی در این سرزمین قوی اهدائی انگلستان بشهر هامبورگ را باید بگیرد و بکشد و کباب کرده بخورد؛ چرا باید دختران شانزده ساله و جوانتر را بی عفت کنند؛ چرا باید ازدادگانها و ازجیب و کیف هم اطاقهای خود قلم و پول بدزدند؛ چرا باید مردم نابلدرا سواراتومبیل کرده ببرند و در راه خلوت بتهدید و ترردار و ندارشان را بگیرند؛ چرا باید باسم شاگردان و ورزش بدنی در میان هموطنان خود ایجاد هول و هراس نمایند؛ چرا؛ چرا؛ چرا؛ چرا (۱).

چند صد حکایت از این قبیل میتوان نقل کرد. عده دانشجویانی که اینجواقعا مثل بچه آدم رفتار میکنند و درس میخوانند و عضو مفیدی برای جامعه بشریت میشوند شاید در صد نفر ده نفر باشند (۲). اعضای فاسدرا اولیای امور ایرانی در این مملکت بجای آنکه پس بفرستند و تشنگ ایرانیان را کمتر کنند حمایت میکنند و امیدارند و کیلی از ایشان دفاع کند. با این حال باید از مردم آلمان متشکر بود که ویزای ورود باین مملکت بدانشجویان ما میدهند، و بسیار مایه حیرت است که اصلا بایشان در خانه خود منزل میدهند. تازه دو قرت و نیم این لوسهای دردانه هم باقیست که چرا بعضی از خانه دارها اعلان کرده اند که هر شاگردی از اهل هر مملکتی باشد می پذیریمش غیر از ایرانی؛ یا چرا با شاگردها شرط میکنند که رفیق دختر باطاق خود در خانه ما میاورد؛ یا درو دیوار اطاق را با دود چراغ نفتی خوراک پزی سیاه و کثیف مسازید.

بعضی از این جوانها امتحان زبان دیگری غیر از آلمانی داده اند ولی بآنها اجازه داده شده است که بآلمان بیایند. برخی باتذکره عادی باسم تجارت و گردش آمده اند و از اینجا تصدیقی تحصیل کرده اند که در فلان مدرسه ثبت اسم کرده اند و از ایران

(۱) امبدواریم با اهتمام جناب آقای جهانگیر تفضلی تصدی ادارات سرپرستی اروپا کارها رو ببود رود. (مجله یغما). (۲) بحث از فضائلی که اینجا برای تکمیل تحصیلات خود آمده اند و مایه سر بلندی ما هستند نیست. مستثنای منقطع در هر حکمی هست. فرزندان بستگان و دوستان نویسنده هم همیشه جزء آن صدی ده نفر خوب هستند.

دستور رسیده است که بایشان تذکره تحصیلی داده شود. در غالب موارد مثل اینست که پدر و مادر از دست آن بلا و آتش پاره‌ای که فرزند خود می‌نامند خواسته‌اند خود را خلاص کنند، او را بنام محصل برای آلوده کردن نام ایران و ایرانی اروپا فرستاده‌اند. بهانه‌شان اینست که در طهران بقدر کافی جا برای محصلین نیست. فرضاً که چنین باشد، مگر تمام جوانهای ایران باید طیب و مهندس و وکیل عدلیه و عضو وزارت امور خارجه و پشت میز نشین عالی مرتبه بشوند؟ کجای دنیا مرسوم است که کلیه مردم را بدون شرط و قید بگذارند که از همه مراتب تحصیلی بگذرند و لیسانسیه و دکترا بی سواد و بی معرفت بار بیابند و بار دوش مردم زحمتکش بدبخت و اسیر ایران بشوند؟

آیا وقت آن نرسیده است که دانشگاه و وزارت فرهنگ و وکیلان مجلسین و هیئت دولت اقدامی برای نجات علم و دانش بنمایند و مزایای قانونی را که بر تصدیق لیسانس و دیپلم دکترا مترتب میشود ملغی سازند و استادانی را که بامید نفع بهر بچه نادانی نمره خوب میدهند از کار بیندازند، تا فقط کسانی بمدرسه‌ها بیابند که واقعاً استعداد و هوش و قوه تحصیل دارند و حقیقه می‌خواهند علم بیاموزند و فقط در صورتی بمقامات عالی علم نایل شوند که برآستی چیزی یاد گرفته باشند؟

مگر هر که يك سرو دو گوش و دو چشم دارد میتواند هر چه را که فکر بشر بآن رسیده است فرا بگیرد؟ آیا هیچ هوش و استعداد، و بالاتر از آن - اراده و سعی، لازم نیست؟ فرض می‌کنیم که مملکت ایران ۲۸ هزار طبیب لازم داشته باشد. آیا بصرف اینکه کسی داوطلب شد که تحصیل طب کند یا پدرش بسرش زد که برو تحصیل طب بکن باید در را بروی او باز کرد و خوانده و ناخوانده باو تصدیق دکترا داد؟ بیست و هشت هزار نفر از این نوع اطبا چه دردی را علاج میکنند؟

بعضی از اینها در اینجا بنصف پولی که بنرخ ارزان از دولت علیه میگیرند زندگی میکنند و نیمه دیگر را صرف تجارت و کاسبی و پول قرض دادن می‌کنند یا آن را بشاگردان دیگری که نتوانسته‌اند پول بنرخ نصف قیمت از وزارت فرهنگ بگیرند می‌فروشند. پاره‌ای وقت خود را در قمارخانه می‌گذرانند و همینکه مایه

زندگانی دوسه ماهه را باختند بیرون آمده تاموقع رسیدن وجه سه ماهه بعد بقرض و قوله بانان و پنیری بوضع بخور و نمیری زنده اند، و در آن وقت باز همین کار تکرار میشود.

اینها هستند نمونه‌های اطبّا و حقوق دانها و مهندسین و معلمین آینده ما، آن‌هم بشرط آنکه پس از پنج شش هفت هشت ده سال در خارجه ماندن و پول مملکت را آوردن و اینجا صرف بللی و تللی کردن باین امر تنزل کنند که بار دیگر کشور خود را بنور جمال خویش روشن سازند. حرف در اینست که بسیاری از آنان دیگر آن سرزمین را لایق این نمیدانند که پای خود را بخاک آن آلوده کنند.

با بعضی از استادان آلمانی در این خصوصها گفتگو کردم (بانگلیسی) و بمن چنین گفتند که در آلمان برای محصلین مدارس عالییه قید و شرط حضور و غیاب و کارنامه و بازرسی در کار نیست. محصلی است آزاد و بطوع و رغبت برای فرا گرفتن علم باینجا می‌آید و تکلیف ما فقط اینست که در استادی و تعلیم و دادن کنفرانس و راهنمایی، بکتابهای درسی و کتابهای خواندنی بذل جهد نمائیم. کوشش در مطالعه و شنیدن دروس و یادداشت کردن فواید مکتسبه از خطابه‌ها کار محصل است، وعاده محصل آلمانی خوب کار میکند و جان میکند (آقای زریاب خوئی میگوید مثل طلاب علوم معقول و منقول در مدارس قدیمه ایران) و چون در آلمان والدین خود را مکلف نمیدانند که اولاد را تا آخرین مرحله تحصیلی برسانند و نمیتوانند خرج مدرسه و زندگی بچه‌شان را تاییست و پنجسالگی بدهند، هر کس که پس از ختم تحصیلات متوسطه میخواهد بالاتر برود باید از يك طرف کار کرده نان خود را در بیاورد و از جانب دیگر درس بخواند. و چون بشوق و میل خود درس میخوانند مراقب و مشوق و بازرس لازم ندارند. چون حال دانشجویان آلمانی چنین است توقع نباید داشت که استادان آلمانی نسبت بشاگردان ایرانی دانشگاه به تبعیضی قائل شوند و در مورد آنان برخلاف قاعده خودشان عمل کرده سختگیری نمایند.

بسیار خوب، این بچه ایرانی که در مملکت خود بزبان فارسی که با آن بزرگ شده است نتوانسته که از عهده امتحان بر آید و نخواسته است که باوجود مراقبت پدر

و مادرش درس بخواند حالا که بآلمان آمده است با بودن هزار نوع و سوسه، از رقص و دختر و سینما و گردش و بازی، چطور شده است که درس خوان درجه اول شده و در میان چهارصد شاگرد آلمانی که بزبان خودشان درس میخوانند شاگرد اول شده است و استادان آلمانی از هوش و استعداد خارق العاده و از علم آدنی او انگشت بدهن حیران مانده اند! جل الخالق. فرخنده صناعی که تمام هوش و استعداد و ذوق و هنر و فهم و عقل و معرفتی را که باید بدو هزار میلیون فرد بشر قسمت کرده باشد جمع کرده و بیک مشت مردم ایران اختصاص داده است. رفیق مامی گفت این فرنگیها اصلاً بقدر ده يك ایرانیها هم از سبزه و درخت و گل لذت نمی برند، و اگر در سراسر آلمان و سوئیس يك و جب زمین خالی از بنا نمی بینی (البته غیر از راهها و رودها و دریاها) که در آن درخت و سبزه و گل نباشد باین جهت نیست که مردم این ممالک سبزه و گل و دارو درخت دوست میدارند. و اگر ما تمام درختهای خیابانهای شهرها مان را انداخته ایم و آنها را بدل بصرای برهوت کرده ایم و جنگلهای خدا دادیمان را داریم از بین میبریم بعلت این نیست که آبادی و سبزی و خرّمی را دوست نداریم، با اینها دست طبیعت همراهی کرده و ناچار بوده اند که قانونی بگذرانند که هیچ کس حتی در خانه خودش هم حق ندارد يك درخت بیندازد مگر آنکه درختی بعوض آن بکارد، و با ما طبیعت بی مرتعی کرده و بلدیه مان را مجبور کرده است که شهر طهران را از درخت لخت کند و الا در ذوق و ادراك زیبایی و دانستن قدر آبادی و بطور کلی در هوش و عقل و معرفت هیچ قومی بیای ایرانی نمیرسد. ایرانی فقط يك غیب دارد و آن اینست که منطلق سرش نمی شود

